

در دفاع از سوسیالیسم - کدام سوسیالیسم؟ در ارتباط با دو نامه منتشر شده اعضا و هواداران اکثریت در روز های اخیر

اخیرا نامه ای از جانب جمعی از هواداران و اعضای داخل کشور سازمان اکثریت خطاب به مسولین این سازمان در برخی از سایت ها منهای سایت رسمی اکثریت چاپ شد که قابل بررسی و بحث است بخصوص که بدنبال آن نامه دیگری از جانب دو تن از اعضای خارج کشور این سازمان خطاب به نظرات یکی از مسئولین آن در سایت ها آمده. بنظر نگارنده این سطور- روشنگری و بحث در باره ی این دو نامه از وظایف افراد و سازمان های سوسیالیست و کمونیست واقعی است تا بار دیگر مسایل وارونه جلوه نکنند. ابتدا اینکه میباید از نویسندگان این نامه پرسید منظورشان از سوسیالیسم چیست؟ چه اهدافی را در مد نظر دارند، به چه بهایی؟ و برای منافع چه طبقه ای کوشش میکنند؟ تمامی کسانی که برای یک دنیای انسانی که بهره کشی انسان از انسان از آن رخت بر بسته باشد، به نیکی میدانند که سوسیالیسم یک علم هست نه تخیلات و آرزوهای این و آن. سوسیالیسم علمی است در جهت تکاملی تاریخ انسانی و با انواع و اقسام ایدیو لوژی های پسرگرا و بخصوص مذهبی هیچ گونه نزدیکی، سازش، و همکاری ندارد (در اینجا بعد نیست که بخاطر آوریم که این رهبران اکثریت چنان شیفته و مجذوب مذهب و رهبران مذهبی بودند که یکی عکس خمینی را بالای سرش در خانه سازمانی آویزان میکرد، دیگری از مصاحبت چند ساعتی با یک آخوند در زندان بوجد میامد و آخوند را اصولی تر میدید تا اعضای سازمانش، و آن یکی چنان دلداد مذهب و مذهبیون میشد که برای سلامت آنها خواستار مجهز شدنشان به توپ و سلاحهای سنگین میشد و امروزه همین عمل نوکر صفتی را با شاه الهی ها میکند).

بلی، سوسیالیسم علم رهایی طبقه کارگر است و به هیچوجه با طبقه سرمایه دار و حامیان آن بخصوص حامیان مذهبی آن ندارد. سوسیالیسم "آویختن مدالی که از بازار کهنه فروشان مسکو نیست که توسط رهبری اکثریت خریداری شود و بعد طی مراسمی اعضای عالرتبه آن بصف شوند و مدال های خریداری شده بعنوان مدال ارسالی حزب کمونیست شوروی بیاس کوشش اکثریت در راه سوسیالیسم !! بگردان آنها آویخته شود" حال پرسیدنی است که آیا نویسنده گان دو نامه ذکر شده در بالا این پایه ای ترین مسایل سوسیالیسم را میدانند یا خیر؟ اگر جواب منفی است، پس از چه سوسیالیسمی صحبت میکنند؟ و اگر جواب مثبت است، که قاعدتا باید اینگونه باشد، آیا عملکرد اکثریت در کل به خصوص رهبران آن را در هیچ مقطعی سوسیالیستی ارزیابی کرده اند و اصولا در چارچوب سوسیالیسم حرکتی کرده اند که حال بصدا در آمده اند؟ آیا همکاری های گسترده آنها با رژیم سرمایه داران جهل و خرافات را سوسیالیستی ارزیابی میکردند؟ بگذارید نمونه هایی از عملکرد سازمان اکثریت را که مدارکش جملگی در نشریات و سایت های مختلف از جمله نشریات سازمان اکثریت موجود هستند را مروری کنیم تا چنانچه نویسنده گان نامه ها از آنها بی خبرند!!! اینبار با آگاهی از عملکرد اکثریت مطلبی بنویسند

1. یک مقدمه کوتاه: میدانیم که در سال 56 منصور (غیرایی) که مسئولیت چندانی در سازمان نداشت شروع به عضو گیری جدید کرد (در آن زمان سازمان در اثر ضربه های متوالی بخصوص ضربه تیر 55 بسیاری از نیروهای آگاه و مبارز خود را از دست داده بود و رفیق فرجودی که بسیار زود جاننش را در راه آرمانش گذاشت در پی بازسازی سازمان بود) منصور که خود گویا با نوع مبارزه سازمان موافقتی نداشت بجای حرکتی مشابه بیگوند ویرانش به عضو گیری کسانی پرداخت که اکثر نه تنها با مبارزه مسلحانه مخالفت داشته بلکه در موارد بسیاری با کل مبارزه مخالفت داشتند. کسانی که در دوران شاه در زندان بودند بر این واقعیت صحنه میگذارند. با عضو گیری جدید، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که صد ها انسان آزاده جان پرارزش خود را در راه اهداف و روش آن اهدا کرده بودند، هم از شکل و هم از محتوا تهی شد. عده بسیار زیادی که با مبارزه وداع کرده بودند و به آغوش چرکین حزب توده خزیده بودند با باند بازی های مختلف تقریبا تمامی ارگان های سازمانی را برای تحویل به "حزب برادر" یعنی حزب توده قبضه کردند. آن دسته از رفقای که ناباورانه این حرکات را دنبال میکردند، وقتی که بخود آمدن و در پی علاج برآمدند که تقریبا دیر شده بود و دشمن تمامی اهرم های قدرت را قبضه کرده بود و تنفس در هوای آلوده فرصت طلبان و شیدان قابل تحمل نبود و جدایی ناگزیز. در این پروسه رهبران اکثریت از تمامی امکانات و تبلیغات حزب توده و روش های شنیع آنها با مخالفین بهره ها بردند بخصوص از پلید ترین و خبیث ترین آنها یعنی کیانوری دستور کار میگرفتند. اینجا باید یاد آور شده که بسیاری از رهروان واقعی فداییان که صد ها تنشان از جانشان مایه گذاشتند، توانستند با تمامی کاستی هایشان تا حدودی نام فدایی و مبارزه آنها را زنده نگاهدارند.

2. هنوز غلبه کامل اکثریت بر سازمان کامل نشده بود که در پی سازش با رژیم و در راستای سیاست کشور "مادر شوراها" و در راه تثبیت رژیم، توسط مسئول کردستان تمامی سلاح های را که اغلب توسط هواداران در دوران قیام از دست دشمن بدر آورده شده بود و تحویل سازمان داده شده بود را در اختیار رژیم جنایتکار سرمایه داری اسلامی قرار دادند که با آن اسلحه ها قلب مالامال عشق به زحمتکشان هزاران هزار انسان آزاده توسط پاسداران سرمایه نشانه رفت. چه آرزو ها که به باد داده نشد و چه امید ها که به یاس نشست

3. بعد از انشعاب، اکثریت همراه با حزب توده برای نشان دادن بالا ترین درجه وابستگی به رژیم، در خیابان و در محله، در کارخانه، در زندان، و در هر محلی که آمد و رفتی بود دوش به دوش پاسداران جهل و سرمایه به شکار مبارزین و انقلابیون پیرو جوان، زن و مرد پرداختند و بسک توده ای های قبل از قیام، مبارزین را عوامل آمریکا دانسته و رژیم را ضد امپریالیست مینامیدند غافل از آنکه کمتر از دو دهه خود به جان نثاران آمریکا ملحق شده و برای بوش نامه دست بوسانه فرستاده و در آرزوی تبدیل شدن به "کرزای" یا "چلبی" وطنی بهر پستی تن در خواهند داد از جمله رفتن به "پیشگاه همایونی رضا شاه دوم" و بردن تاج گل بحضورشان.

4. آگاهی پاسداران وحشت و کشتار از روز و محل ازدواج شاعر کارگران، شاعر سوسیالیسم سعید سلطان پور و تشویق و ترغیب سعید به تسلیم شدن به جانیان و به زعم اکثریت پاسداران ضد امپریالیست تنها برای خوش خدمتی به ارتجاع و در نهایت به خون خفتن این آزاده ترین شاعر ایران. در این رابطه بعد نیست که بدانیم رهبری اکثریت حتی به دوستان خود هم رحم نکردند و منصور (غیرایی) را که باعث پیوستن آنها به سازمان بود بمحض در خواست دادگاه ضد انقلاب او را تشویق به رفتن به قربانگاه کردند و او جانش را بهمین ساده گی از دست داد در حالی که تشویق کننده گان خود فرار را بر قرار ترجیح دادند.

5. لو دادن تشکیلات سیستان و بلوچستان سازمان "بامی استار" به رژیم و دستگیری و اعدام و زندان بسیاری از اعضای آن.

6. همکاری با عوامل رژیم در هندوستان به رهبری "متکی وزیر خارجه کنونی رژیم" و کشتن زنده یاد شهرام میرانی با چاقو و حمله به مراسم تشییع جنازه و زخمی کردن بسیاری از ایرانی های مخالف رژیم و شهروندان هندی. حمله با چاقو به سرکردگی چاقو کشان رژیم به تظاهرات ضد رژیم در فیلیپین و کشتن یکی از دانشجویان، زنده یاد "امیر". حمله به ایرانی های مخالف رژیم در سرتاسر دنیا با چاقو که منجر به زخمی شدن و نقص عضو شدن آنها (به عنوان نمونه حمله به دانشجویان مخالف رژیم در "بتن روز- یکی از شهرهای لونیویانا آمریکا" که به زخمی شدن بسیاری انجامید.

7. در پی فروپاشی شوروی گویا تمامی سرسپرده گان آن یک نوع شنشوی مغزی میشدند. چمگی نمیتوانستند بر پای خویش بایستند و می بایست پیچک وار به کسی چسبیده تا زندگی کنند. تمامی کشورهای "سابقاً سوسیالیست" حالا که از وابستگی به شوروی خلاص شده بودند، یک شبه، آری یک شبه "دمکرات" شده و با وقاحت کم نظیری خود به خود نشان "چپ دمکرات" اهدا کردند و دیگران شدند "چپ سنتی" در حالیکه هنوز در جانثاری به سنت اسلام و جمهوری اسلامی خلاصی نیافته اند. و در رسیدن به معشوق جدید "آمریکا و اروپای غربی" و نوکری ارباب جدید دست و پا میشکستند.

8. تصور نشود که بعد از دستگیری اعضای و هواداران اکثریت و حزب توده آنها سر عقل آمدند و به اشتباه های به عمد و به سهو خود اقرار کردند و اظهار پوزش کردند. خیر، آنها با وقاحت بی مرزی هرروزه یک برچسب جدید به بخشی از رژیم اهدا کرده و برای نجات بیضه اسلام یک آن دست از چاکری بر نداشتند، چه برای مورد پذیرش قرار دادن چهره وقیع "خاتمی" چه قبول جاسوسی و چماقداری در کنفرانس برلین و چه همکاری با "رایزن فرهنگی رژیم در ترکیه" در سالهای پیش

9. نوشتن تمامی خیانت ها، جاسوسی ها، همکاری ها، لو دادن ها، و..... اکثریت مثنوی هفتاد من خواند شد. مطالب با چیز جدیدی نیست که جمله مخالفین رژیم ندانند، تنها نوشتم تا شاید اگر نویسندگان نامه های فوق هنوز توحمی به این جماعت دارند شاید توحمشان بریزد. تنها یک نکته نباید فراموش شود که در فردای آزادی کشورمان زمانی که عمل و اکره های رژیم به محاکمه کشیده میشوند همراه با آنها رهبران و مسئولین حزب توده و اکثریت هم به محاکمه کشیده خواهند شد. بی سبب نیست که چمگلی آنها خواهان سرنگونی رژیم نیستند و تمام هم و غم شان تعویض مهره های رژیم از بالا است که هم بنفع رژیم هست هم به نفع غرب و بلطبع به نفع آنها.

بهمن سپیداران / 21 بهمن 1384